

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

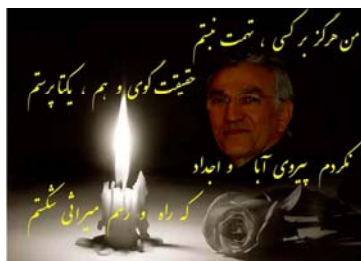
afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

۱۶ سپتمبر ۲۰۱۸



نقد هدر

باز چرا؟ سربه سرم میزنی
خسته و افسرده ام و دردمند...
دارم اگر میل و هوای بُتان
تار و نخ، گر طرفِ گلرخان
برگه خوبان، گذری گر مرا
گه بکشی دستِ نوازش مرا
گاهی فرستی به مَنّت بوسه ها
بوسه بگیر از لبِ (سیمین عمر)
یا که بگیر از دهنِ (دوستم)
حضرتِ (حداد)! بترس از خدا
شب شده تاریک، ز تنگِ نظر
حال که خود نورم و هم غرقِ نور
نورِ تو مهتاب و زمنِ آفتاب
از دمِ شمشیر بنوشم شراب
در شبِ ما حاجت، مهتاب نیست
شمس بهاء، طالع و ساطع شده
می جهد از ششجهتم نورِ حق
تیر جفا بر جگرم میزنی
مُشت و لگد، بر کمرم میزنی
قیچی به بال و به پَرَم میزنی
آتشی، در بوم و برم میزنی
چکشی بر، پای خَرَم میزنی
گاه به تیغ و تَبَرَم میزنی
گاه، به خشت و حَجَرَم میزنی
تا که نگوید، لَجَرَم میزنی
گودیت، هم جنس! برم میزنی
بهر چه نقدِ هدرم میزنی
نورِ قضا، بر قَدَرَم میزنی
ابرِ حسادت! نظر میزنی
ضدّ حقیقت خبرم میزنی
ساز به نازِ دگرم میزنی
گر نظری، بر فَجَرَم میزنی
حرف، ز نور و قمرم میزنی
می نه سخن از ثمرم میزنی

شیشه دل، سخت شکستن گرفت پترة مس، جای زرم میزنی
شب شده ناوقت و برو خواب کن می نه بگو، تا سحرم میزنی
پرسشی «نعمت» ز جنابت، چرا؟ سنگ به زنگِ خطرم میزنی

نقد هدر (۱)

باز چرا؟ سر به سرم میزنی
تیر جفا بر جگرم میزنی
خسته و افسرده ام و دردمند
مُشت و کلد، بر کسرم میزنی
دارم اگر میل و هوای بُتان
قیچی به بال و به پَرَم میزنی
تار و نخ، گر طرفِ مکرخان
آتشی، در بوم و برم میزنی
برکهء خوبان، کذری گر مرا
چکشی بر، پای خِرم میزنی
که بکشی دستِ نوازش مرا
گاه به تیغ و تَبَرم میزنی

گاهی فرستی به منت بوسه ها
 (۲) گاه، به خشت و حجرَم میزنی
 بوسه بگیر از لب (سیمین عمر)
 تا که نگوید، پُخرَم میزنی
 یا که بگیر از دهن (دو ستم)
 گویدت، هم جنس! برم میزنی
 حضرت (حداد)! بترس از خدا
 بهر چه نفتِ هدرم میزنی
 شب شده تاریک، ز تنگِ نظر
 نورِ قضا، بر فتدَرَم میزنی
 حال که خود نورم و هم غرقِ نور
 ابرِ حادِ ت! نطرم میزنی
 نورِ تو مهتاب و زمنِ آفتاب
 صد حقیقتِ خبرم میزنی

از دم شمشیر بنوشم شراب (۳)
 ساز به نازِ دگرم میزنی
 در شبِ ما حاجت، مهتاب نیست
 گر نطفه‌ری، بر فخرم میزنی
 شمسِ بهاء، طالع و ساطع شده
 حرف ز نور و قسرم میزنی
 می جهد از شش جهم نورِ حق
 می نه سخن، از اثرم میزنی
 شیشه‌دل، سخت شکنج گرفت
 پتراءِ مس، جای زرم میزنی
 شب شده ناوقت و برو خواب کن
 می نه بگو، تا محرم میزنی
 پرستی «نعمت» ز جنابت، چرا؟
 سنگ به زنگِ خطرم میزنی